

هو العليم

اهمّیت حدیث عنوان بصری در سیر و سلوک
دستور سلوکی امام صادق علیه السلام به سالکان راه

خدا

شرح حدیث عنوان بصری - ولایت و هدایت -

جلسه ۱

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و الصَّلَاةُ و السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا و نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ

مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ و اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

تاریخچه جلسات مرحوم علامه طهرانی

در مسجد قائم

از همان هنگامی که مرحوم والد -رضوان الله

علیه- [از طهران] به مشهد هجرت کردند، دیگر رفقا

کمتر با صحبت‌ها و مطالبی که ایشان در جلسات

مطرح می‌کردند برخورد داشتند.

مبنای تبلیغ و تحقیق و ممارست و صحبت

کردن با افراد و دوستان، از هنگام مراجعت از نجف

اشرف مورد نظر ایشان بوده و در نامه‌ای که به

مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری -رحمة الله علیه- نوشته‌اند آمده است: «دوستان در اینجا (طهران) تقاضای تشکیل یک جلسه‌ای را می‌کنند، آیا شما موافقت می‌کنید یا نه؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: «بله، بلامانع است».^۱ از همان هنگام ایشان جلسات سیّار روز جمعه را تشکیل دادند و شرح نهج البلاغه را شروع کردند. و طبق آنچه به نظر حقیر می‌رسد، شاید حدود هجده سال این جلسات سیّار ادامه داشته است.

علاوه بر این، ایشان شب‌های سه‌شنبه در مسجد قائم جلسه قرائت قرآن داشتند و خیلی از دوستان و رفقا که الآن در اینجا حضور دارند به یاد می‌آورند.

البته در همین جلسات سیّار روز جمعه هم اول قرائت قرآن بود؛ همین‌طور در اطراف رحل می‌گذاشتند و دوستان با آقازاده‌هایشان می‌آمدند و همه می‌نشستند و قرآن می‌خواندند و شخصی هم که اطلاع بیشتری بر تجوید داشت، قرائت را تصحیح

^۱ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳۳.

می‌کرد؛ تا اینکه ایشان می‌آمدند و خودشان هم می‌خواندند.

در شب‌های سه‌شنبه خود ایشان بر تصحیح و ترتیب قرائت قرآن مباشرت داشتند. حدود سه‌ربع تا یک ساعت عده‌ای به این نحو قرآن می‌خواندند و بعد هم ایشان تفسیر قرآن می‌کردند. و این اواخر دیگر به جای تفسیر، همان احادیثِ قدسیِ «یا عیسی! یا عیسی!» را که مرحوم مجلسی در جلد چهارده بحار آورده است، شرح می‌کردند.^۱

البته الآن متأسفانه از این مطالب و از [شرح] این احادیثِ قدسی، مسائل و مطالبی از ایشان در دست نیست. همین‌طور از آن شرح نهج البلاغه‌ای هم که داشتند، نوشته‌ای در دست نیست؛ فقط بعضی از نوشتجات تفسیری ایشان الآن مورد استفاده است.^۲

کتاب‌های امام‌شناسی و معادشناسی، ثمره

مباحث مسجد قائم

جداً عرض می‌کنم که واقعاً ما در آن موقع

^۱ رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۸۹ - ۲۹۹.

^۲ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۶، ص ۵۸۷ - ۶۴۴.

قدر صحبت‌های ایشان را نمی‌دانستیم. کاملاً در نظر دارم که خیلی از افرادی که شرکت می‌کردند - البته شاید از رفقا نبودند؛ چون افراد رهگذر و یا افرادی که ارتباط بعیدتری داشتند هم می‌آمدند - در موقع صحبت ایشان خوابشان می‌گرفت و چرت می‌زدند، و گاه‌گاهی ایشان با لحن شوخی آنها را بیدار می‌کردند.

الآن ما کاملاً به این مطلب واقف و آگاه هستیم و با تمام وجود این مطلب را احساس می‌کنیم که واقعاً چه گوهری از دست رفت! من این مطلبی را که عرض می‌کنم شوخی نمی‌کنم، بلکه این را پس از یک تجربه شخصی بعد از ارتحال ایشان عرض می‌کنم؛ که واقعاً آنچه را از دست دادیم دیگر قابل جبران نخواهد بود.

و بحمدالله [مباحث ایشان] در آن موقع، هم در شب سه‌شنبه و هم در روز جمعه، که بعداً از جلسه سیار به خود مسجد قائم منتقل شد، [باقی ماند]. و این بحث‌های امام‌شناسی را که الآن در این کتب مشاهده می‌کنید، ثمره همین بحث‌های

روزهای جمعه یا بعضی از ماه‌های مبارک است که خودشان در [طول] سال صحبت می‌کردند؛ و همچنین بحث‌های معادشناسی که ایشان در بعضی از ماه‌های مبارک یا در شب‌های سه‌شنبه ادامه می‌دادند، باقی مانده است.

اهتمام شدید علامه طهرانی در خدمت به

اسلام

جداً من نمی‌دانم این چه اهمّامی بود که ایشان داشتند! گویا شخصی یک نوع تعهدی از ایشان گرفته است که تمام ساعات شبانه‌روز را باید در خدمت به اسلام و تبلیغ احکام آن صرف کنند؛ وضعشان این‌طور بود.^۱

یک روز به من فرمودند:

من با میل و رغبت خود، [حتی] یک ساعت را در طهران نمی‌مانم و نماندم و تمام مدت اقامتم در طهران براساس دستور بوده است!^۲

و فلانی، ثمره ماندن ما در طهران، همین چند جوانی است که می‌بینی ما با اینها حشر و نشر و نشست و برخاست داریم، و خلاصه، با اینها محشور هستیم؛ این ثمره ماندن ما در طهران است.

طبعاً به واسطه این حشر و نشر، مطالب و

مسائلی مطرح می‌شد که مقداری از آن به صورت

همین کتاب‌ها درآمده و بسیاری از آن هم متأسفانه،

^۱ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۱ الی ۷۷؛ روح مجرد، ص

۵۸۵؛ مهر فروزان، ص ۷۵

^۲ روح مجرد، ص ۳۶.

نه تسجیل شده و نه در دفتر و کتابی مکتوب شده است.

مطالب مطرح شده در مسجد قائم، الهامات

نایابی از عالم حقیقت

یادم است که شب سه‌شنبه‌ای بود و من مریض بودم، ولی می‌توانستم به مسجد بروم و این طور نبود که نتوانم؛ خلاصه، نرفتن من از تنبلی خودم بود و علت آن کسالت نبود. ایشان به مسجد رفتند و آن موقع منزل هم نزدیک مسجد بود. وقتی که مراجعت کردند فرمودند: «فلانی، نیامدی؟!» گفتم: «نه آقا! تنبلی کردم.» و قدری **مِنْ وَ مِّنْ** کردم و سر خود را پایین انداختم.

ایشان فرمودند: «نمی‌دانی آقا! از دست

رفت!»

گفتم: «آقا! چه از دستم رفت؟»

فرمودند:

من امشب راجع به این فقره دعای [ماه] رجب: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ أَمْرِكِ المَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ»^۱ صحبت کردم، و آقا سید محسن، از دستت رفت!»

و حق هم همین است. البته نه اینکه ایشان

^۱ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

بخواهند [از خود] تعریف کنند! هم ما ایشان را می‌شناختیم و هم موقعیت ایشان مشخص بود؛ بلکه می‌خواستند به ما هشدار بدهند و بگویند که: **«إِغْتَنِمُوا الْفُرْصَ»**^۱ انسان باید فرصت‌ها را غنیمت بشمرد! یک مرتبه می‌بینید فرصت آمد و رفت، و دیگر همین‌طور باید بر سرمان بزنیم!

من می‌دانم وقتی که ایشان می‌گفتند: «از دست رفت» یعنی مطالبی را من گفتم که تابه‌حال نگفته بودم! بالأخره ما خودمان طلبه‌ایم و کیفیت مطلب و نحوهٔ صحبت را می‌فهمیم.

و عجیب اینکه در بعضی از اوقات ایشان مطالبی را مطرح می‌کردند که شاید به نظر مستبعد می‌نمود؛ یعنی می‌توانم بگویم که **مِنْ غَيْرِ اخْتِيَارٍ** این مسائل مطرح می‌شد.

یادم است که وقتی ما در قم به اتفاق اخوی بزرگ‌تر خودمان، آقای حاج سید محمدصادق -

^۱ قابل ذکر است که این عبارت شریف در کتب روائی شیعه من جمله نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۷ با قدری اختلاف در لفظ، از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه نقل شده است: **«وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.»**

حفظه الله - در مدرسه بودیم، ایشان معمولاً ماهی یک بار به قم مشرف می شدند و به ما سر می زدند و به کار و برنامه و وضعیتمان رسیدگی می کردند. یک وقت صحبت در این بود که ما به چه نحو به طهران بیاییم در آن موقع، آمدن به طهران برای من مشکل بود و حتی دلم می خواست که سه چهار ماه [یک بار] هم به طهران نیایم، و فقط منظور و فکرم این بود که به درس پردازم و مطلب را این طور با ایشان مطرح می کردم. ایشان به من فرمودند:

این مطالبی که شما می گوید به جای خود محفوظ، اما شما که در قم هستید، مطلب به گوش شما نمی رسد؛ این را چه کار می کنید؟!

متوجه می شوید که ایشان می خواهند بگویند

این مطالبی که صحبت می شود چیزی نیست که در دگان هر عطاری باشد!

اینها آمدند و آن حقایق را به نحوی بیان کردند

که خط و مشی حیات یک فرد، در این صحبتها مشخص می شود! اینها اندوخته و حاصل تجربه یک عمر است؛ اینها مطالب مُلهم از عالم حقیقت و واقع است؛ اینها مطالب متّخذ از بزرگان و اولیاء و نتیجه و حاصل یک تجربه سلوکی است. ایشان می خواهند این مطلب را بفرمایند [که] این را شما کجا می توانید

در قم پیدا کنید؟! کجا می‌توانید!؟

عدم امکان دسترسی دائمی به بزرگان و

اولیاء الهی

این جهتی بود که می‌توانم بگویم افرادی که در آن زمان با ایشان حشر و نشر داشتند، حتی بیش از ظرفیت خودشان و بیش از آنچه ما یَتَوَقَّع بود، از ایشان استفاده می‌کردند و بهره می‌بردند. حداقل هفته‌ای دو بار، علاوه بر اینکه مجلس دیگری هم داشتند که سه بار می‌شد، [به خدمتشان می‌رسیدند] و دائماً ایشان در دسترس بودند و هرکسی صحبتی داشت، با ایشان حشر و نشر داشت.

من الآن برای خودم می‌بینم که باید به مطالبی که ایشان در آن موقع مطرح می‌کردند عمل کنم!
ولی وقتی که ایشان به مشهد هجرت کردند و مشرف شدند، دیگر این صحبت‌ها کم شد و تمام اوقات ایشان یکسره، مشغول تألیف بود. البته گاه‌گاهی صحبت می‌کردند و مطالب را بیان می‌کردند.

یادم است که یک‌وقت یکی از دوستان از جایی برای ایشان تلفن کرده بود و می‌خواست راجع

به یک قضیه‌ای که در شُرُف اتفاق بود سؤال و کسب

تکلیف کند. ایشان رو کردند به من و فرمودند:

برو بگو: ما آنچه را باید برای راهنمایی و خط مشی افراد بیان کنیم، بیان کرده‌ایم! دیگر بقیه مطلب بر [عهده] خود ایشان است. ما در این مورد پاسخی نمی‌دهیم.

اولاً: طرح این مسائل در تلفن، خودش محل

بحث است.

ثانیاً: آخر تا کی در هر قضیه و مسئله‌ای باید

سؤال کرد؟! این مسئله غیر از آنچه است که الآن

مطرح می‌شود. خداوند به انسان عقل و شعور و

ادراک داده، و دائماً که انسان با بزرگ یا حکیمی

سر و کار ندارد! خب، گاهی اوقات مسافرت

می‌رود، گاهی اوقات افتراق و بینونیت پیدا می‌شود،

مسئله‌ای پیدا می‌شود و نمی‌توانند [ارتباط برقرار

کنند]!

نمی‌شود که انسان دائماً در همه احوال، در هر

مطلبی فوراً دائم‌التماس و دائم‌الاتصال باشد. مسئله

این طور نیست. بلکه خود انسان باید با توجه به

مطالبی که برای او مطرح می‌شود، اُمّهات و کلیات

قضایا را بگیرد و خط مشی زندگی خود را بر آن

اساس قرار بدهد و با اتّکاء به پروردگار در مسیر

إلی الله حرکت کند. روش ایشان این بود.

علامه طهرانی: «ما این کتاب‌ها را برای

همه نوشته‌ایم»

یادم است که یک وقت به من فرمودند:

فلانی! در جلسات بگو: بعضی از افرادی که آشنایی بیشتری با قرائت و مطالعه دارند، شروع به گفتن این کتاب‌ها برای دیگران کنند و این مطالب را برای افراد بیان کنند.

عبارت ایشان به من این بود:

ما این کتاب‌ها و مطالب را برای همه نوشته‌ایم؛ نه [فقط] برای افرادی که در آن طرفِ غارِ کذا هستند! نه، اینها برای همه است. و منظور از سلوک و حرکت *إلى الله تقویت فهم و ادراک است و فقط دعا کفایت نمی‌کند آقا!* فهمیدن و ادراک و رسیدن به مطلب برای یک سالک مهم است. ما اینها را برای این نوشته‌ایم که خوانده شود و تأمل و تدبّر بشود.

من دارم عبارت ایشان را می‌گویم و از خودم

تصرف نمی‌کنم.

سبب و کیفیت تشکیل جلسات شرح

حدیث عنوان بصری

قبل از زمان ارتحال مرحوم آقا (علامه

طهرانی) به واسطه بعضی از مسائلی که ضرورتی در

تکرار آنها نمی‌بینم، کم‌کم ما خودمان را جمع کردیم

و دیدیم دیگر داعی برای صحبت و طرح مسائل و

سؤال و جواب نیست.

در زمان مرحوم آقا ما خودمان را به اصطلاح

نخود هر آشی می‌کردیم و در هر جا دخالت

می‌کردیم؛ اما در این اواخر، حدود دو یا سه سال به

فوت ایشان مسائلی اتفاق افتاد که ما دیگر زمینه را

برای ابراز مسائل و مطالب به کیفیت سابق مناسب

نمی‌دیدیم. این از یک طرف.

از طرف دیگر می‌دیدیم رفقا آن ارتباط سابق را که با مرحوم آقا داشتند دیگر ندارند؛ مرحوم آقا دیگر مشغول تألیفات هستند و تمام‌الأوقات را صرف مطالعه و کتابت و تألیف می‌کنند، و حتی برای خود ما هم دیگر مجالی نبود که به‌طور فارغ‌البال با ایشان صحبتی داشته باشیم، لذا خیلی از دوستان در آن موقع به‌خاطر محبتی که به حقیر داشتند اصرار می‌کردند که مجلسی باشد، سؤال و جوابی باشد، چند نفری باشند که بنشینند و به هم دل بدهند و صحبتی کنند؛ و بالأخره یک گرمی و محبت و ودی باشد و صرف‌نظر از مسائل مؤلمه و ناراحت‌کننده‌ای که شاید کم‌وبیش در جریان بود، یک محیط انس و الفتی باشد و هرکسی بتواند آن استفاده‌ای که باید و شاید را ببرد.

لذا ما در همان موقع -شاید قبل از یک سال یا بیشتر به زمان فوت مرحوم آقا- جلساتی در شب‌های پنج‌شنبه داشتیم و نوعاً رفقا در آنجا سؤالی را مطرح می‌کردند و صحبتی می‌شد و صرفاً منظور

همین گردهم آمدن و یکدل بودن و اجتماعی را داشتن بود. و به قول شاعر که می فرماید:

آسمان رَشک بَرَد بهر زمینی که در آن *** دوسه یاری، دوسه دم، بهر خدا بنشینند
این مدّ نظر بود. بعد از فوت مرحوم آقا باز این قضیه همین طور ادامه پیدا کرد تا اینکه دوباره به واسطه بعضی از جریانات این مجلس تعطیل شد.

البته این را هم باید عرض کنم که منظور از تشکیل چنین جلساتی - که حتی اطلاق اسم جلسه بر آن [صحیح نیست] - به خاطر مقابله با یک جریان نیست! بلکه صرفاً منظور در کنار هم بودن است و اگر قرار بر این باشد که استفاده‌ای بشود، بشود و اگر هم نه، دیگر: وَالْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ. منظور فقط این بوده است.

درخواست مکرر ارادتمندان آیت الله

طهرانی جهت تشکیل جلسات

این اواخر مراجعات به حقیر برای یک صحبت مستمر الی ماشاءالله زیاد بوده است. یعنی واقعاً رفقا و اعزّه و احبّه این قدر که مراجعه کرده بودند مرا خسته کردند که: «آقا، یک مجلسی باشد، الآن صحبتی نیست و مطلبی مطرح نمی شود؛ شخصی کاسب است، صبح می رود برای کسب و

شب به منزل برمی‌گردد؛ آن شخصِ دیگر طلبه است، می‌رود برای درس و شب به منزل برمی‌گردد و باید به همین درس‌ها و مطالعات روزمره خود بپردازد!» و خلاصه رفقا از ما می‌خواستند که اگر شده حتی یک کلمه یا جمله‌ای که از مرحوم آقا به یاد داریم یا در دفاتر و کاغذهایمان نوشته‌ایم بیان کنیم، تا اینکه همان یک جمله و کلمه راه‌گشا باشد؛ و اگر به‌نحوه‌ای باشد تا به‌صورت مسائل دسته‌بندی شده‌ای درآید و بشود در موارد مختلف آن مسائل را مدّ نظر قرار داد و قابل استفاده باشد، خوب است.

ولی جداً باید عرض کنم که: با عرض شرمندگی واقعاً شخص بنده و حقیر مصداق این شعر هستم که گفت:

مهر جهان سوز چو پنهان شود *** شب‌پره بازیگر میدان شود^۱

آن موقعیت مرحوم والد و مطالبی که ایشان می‌فرمودند و مسائلی که مطرح می‌کردند دیگر پیدا نخواهد شد! یعنی رفقا از من و امثال من توقع طرح

^۱ امثال و حکم، دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۶۲:

مهر درخشنده چو پنهان شود *** شب‌پره بازیگر میدان شود

چنین مطالب و مسائل عالیة المضامینی که با مسائل روزمره و متعارف تفاوت دارد، نداشته باشند که آن دیگر پیدا نخواهد شد؛ تمام شد و عَلَی الْإِسْلَامِ السَّلَام!

حال از باب همان که عرض کردم: «شب‌پره بازیگر میدان شود» اگر دلتان می‌خواهد ما بیاییم و مطالبی که گاهی از این بزرگ و دیگر بزرگان شنیده‌ایم و به نظرمان می‌رسد مطرح کنیم، و فقط و فقط جنبهٔ اُنسی در اینجا مورد نظر باشد که هم دوستان بیایند و همدیگر را زیارت کنند که خود همین دیدن و زیارت کردن برای کسی که مانعی نداشته باشد و مقتضی برای او موجود باشد، فی حدّ نفسه مطلوب است، و باید گفت در وهلهٔ اول خود زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها موضوعیت دارد. بعد هم اگر صحبتی، سؤالی و مسئله‌ای به نظر کسی می‌رسد و یا اینکه مسئله‌ای مورد نظر است، مطرح شود [مانعی ندارد]. البته از باب بیچارگی و درماندگی، نه از باب راه و طریق و هدایت و امثال ذلک! که گفت:

و خلاصه چون ما [به] هر جا زدیم، نتوانستیم
آن نقطه‌ی خلاً وجود ایشان را پر کنیم، لذا گفتیم بیاییم
چند نفری دور هم بنشینیم و بالأخره به همدیگر نگاه
کنیم! چراکه باید یک کاری انجام بدهیم، حال هر
چه بخواهد بشود [دیگر بشود]؛ از این نقطه نظر
است.

مثنوی حضرت حافظ در ضرورت

همنشینی با سالکانِ راه خدا

بله، مرحوم حافظ در مثنوی دیوان خود که
واقعاً عالی است و در آن نصیحت می‌کند و راه را
نشان می‌دهد و خصوصیات طریق را بیان می‌کند
می‌فرماید:

الا ای آهوی وحشی کجایی *** مرا با توست چندین آشنایی
بیا تا حال یکدیگر بدانیم *** [مراد هم بجوئیم ار توانیم]

بعد می‌فرماید:

چنینم هست یاد از پیر دانا *** فراموشم نشد هرگز همانا
که روزی رهروی در سرزمینی *** به لطفش گفت رندی، رهنشینی
که ای سالک چه در انبانه داری؟ *** بیا دامی بنه گر دانه داری
جوابش داد گفتا: دام دارم *** ولی سیمرخ می‌باید شکارم

می‌خواهد به شکار سیمرخ برود، اما:

بگفتا چون به دست آری نشانش نشانش *** که از ما بی نشانست آشیانش

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۶۶:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *** از بد حادثه اینجا به پناه
آمده‌ایم

نشانش را از کجا می‌خواهی پیدا کنی
درحالی‌که در بی‌نشان دارد زندگی می‌کند؟! بعد
شروع به گفتن می‌کند و راه و رسم را نشان می‌دهد
و همین «**إِغْتَنِمُوا الْفُرْصَ**» را که عرض شد بیان
می‌دارد و می‌فرماید:

چو آن سروروان شد کاروانی *** چو شاخ سرو می‌گن دیده‌بانی
چو نالان آمدت آب روان پیش *** مدد بخشش از آب دیده‌خویش
به یاد رفتگان و دوست‌داران *** موافق گرد با ابر بهاران
[لب سرچشمه‌ای و طرف جوئی *** نم اشکی و با خود گفتگوئی]

می‌گوید: بالأخره باید یک کاری انجام
بدهیم؛ یک «نم اشکی و با خود گفتگویی» و مطالعه
در تذکره و احوال بزرگان و همدم شدن با آنها، تا
اینکه بالأخره آن نسیم لطف و عنایت پروردگار بیاید
و انسان را دریابد.

مقالات نصیحت‌گو همین است *** که سنگ‌اندازِ هجران در کمین است^۱

این هجران می‌آید و بین انسان و آن حقیقت
و راهش جدایی می‌اندازد.

لذا بر این اساس در این اواخر، کم‌کم خودم
را آماده کردم تا اگر خدا بخواهد فعلاً هر دو هفته‌ای
یک بار -البته بعد ممکن است تغییر کند؛ باید بینیم
که خدا چه خواهد کرد و مصلحت او چه اقتضاء

^۱ گزیده ابیاتی از دیوان حافظ (قزوینی)، ص ۵۴۹ - ۵۵۱.

می‌کند - یک مجلسی راجع به مطالبی که از نظر سلوکی به نظر می‌رسد که شاید رفقا و احبّه مشتاق استماع آن مطالب باشند تشکیل شود. البته در هر جایی هم که مسئله و سؤالی به نظر می‌رسد طبعاً مطرح می‌کنند.

علت انتخاب حدیث عنوان بصری برای

موضوع جلسات

و چون من بارها از مرحوم آقا شنیده بودم که

ایشان می‌فرمودند:

بر هر سالکی واجب^۱ و لازم است که حداقل هفته‌ای دو بار حدیث عنوان بصری را مطالعه کند.^۲

لذا ما بنا را بر این گذاشتیم که در وهله اول به ترجمه این حدیث شریف پردازیم و ان شاء الله بعد از اینکه تمام شد، شروع کنیم در بحث و صحبت راجع به احادیث قدسیّه‌ای که با خطاب **«یا احمد!»** و **«یا عیسی!»** آمده است و خود مرحوم آقا هم در شب‌های سه‌شنبه در مسجد قائم آنها را شرح می‌کردند که شاید رفقا به یاد داشته باشند.

^۱ البته معنای واجب، همان معنای لزوم است و وجوب شرعی منظور نیست.
^۲ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۷۶؛ آیین رستگاری، ص ۱۶۷.

امیدواریم که عنایت و لطف خداوند شامل حال ما باشد و ما را در عمل به مقتضای رضای خودش همیشه پابرجا بدارد. مهم این است که این طور نباشد که انسان خیال کند عملی را که انجام می دهد صحیح است و بعد متوجه شود که باطل بوده است!

[آیه شریفه می فرماید:]

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

بدترین و بیچاره ترین افراد کسانی هستند که عملی را انجام می دهند و خیال می کنند عمل خیر است، خیال می کنند دفاع از دین است، خیال می کنند دفاع از اسلام است، ولی تمام اعمال آنها ﴿هَبَاءٌ مِّنْ مَّثُورًا﴾^۲ است و در آخرت هیچ طرفی از این عمل خودشان نمی بندند.

حدیث عنوان بصری یک دستورالعمل

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. الله شناسی، ج ۲، ص ۳:

«بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پائین تر و پست تر گم شده است در حالی که خودشان می پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می نمایند!»

^۲ سوره فرقان (۲۵) ذیل آیه ۲۳. معاد شناسی، ج ۳، ص ۴:

«گرد و غبار پراکنده شده در فضای وسیع.»

سلوکی است که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می دهند.

بارها می شد که ما از مرحوم آقا و همین طور

سایر بزرگان می شنیدیم:

حرکت به سوی خدا به حرف و به زیان نمی شود و خدا با کسی قوم و خویشی ندارد؛
[بلکه] انسان باید عمل کند.^۱

«عمل» یعنی بداند و حقیقت مسئله را دریابد

و واقعیت قضیه را لمس کند و به صرف اتکاء بر

نظارت و اشراف مقام ولایت بسنده نکند، و باید در

عمل و گفتار و رفتار، برای کار خود یک اثر تکوینی

ببیند! یعنی برای حرفی که می زند اثر تکوینی ببیند،

در صحبت کردن و در وضعیت خانواده اثر تکوینی

ببیند، [و بداند که] کسب و معامله و ارتباط با مردم

اثر تکوینی دارد. و این شوخی نیست.

یک وقت مرحوم آقای حداد می فرمودند:

خدا به بعضی ها مال و مکتب نمی دهد، چون اگر به مکتبی برسند، تحمل ندارند و وضعیت خودشان را فراموش می کنند، آن وقت به زن و بچه شان ظلم می کنند؛ لذا خدا اینها را [در فقر] نگه می دارد.

زن و بچه، امانت خدا در دست انسان هستند

و باید رعایت آنها را کرد، نه اینکه آنها را فراموش

نمود. سالکی که خیال می کند در شب «یا هو» بگوید

^۱ رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۵۵ - ۱۷۷.

و حافظ بخواند و دو سه ساعت از شب را به این اذکار بگذرانند، و بعد هم هیچ گونه التفاتی به خانواده نداشته باشد، این اعمال او به اندازه سر سوزنی اثر ندارد و تمام اینها ﴿هَبَاءٌ مِّنْثُورًا﴾ است.

در آن سفری که مرحوم آقای حداد به ایران تشریف آورده بودند، مجلسی بود و ایشان داشتند برای شخصی صحبت می کردند. مجلس خصوصی بود، یعنی ایشان، یک فرد دیگر و من بودیم، و این طور که در نظر دارم من کلاس پنجم ابتدایی و یازده ساله بودم. ایشان داشتند راجع به اهمّی که یک انسان باید در رفتار و کردارش داشته باشد صحبت می کردند و می فرمودند:

یک روز مرحوم قاضی -رضوان الله علیه- به کربلا مشرف شده بودند و به منزل ما آمدند. ما با ایشان از منزل آمدیم بیرون و در طول خیابان قدم می زدیم و ایشان همین طور داشتند با من صحبت می کردند.

در این موقع دختر خردسال مرحوم حداد آمد و لباس پدرش را گرفت و نمی گذاشت ایشان حرکت کند. بچه بود دیگر! ایشان همین طور او را طرد می کردند ولی دوباره می آمد، تا اینکه دو سه بار تکرار شد و خُلق ایشان تنگ شد. ایشان می گفت:

خُلق من تنگ شد و رو کردم به مرحوم قاضی و گفتم: آقا بگذارید من این... را بگذارم خانه!

ایشان یک تعبیری آوردند که من آن تعبیر را

نمی آورم؛ اهانتی به این طفل خردسال بود. ایشان

گفتند:

تا چنین حرفی از دهان من درآمد، مرحوم قاضی ایستاد، به شدت رگ های گردن ایشان متورم شد و رو کردند به من و گفتند: «سید هاشم! این چه حرفی بود زدی؟! چه گفتی؟! خجالت نمی کشی به سید اولاد پیغمبر چنین حرفی را می زنی؟! جواب خدا را چه داری بدهی؟! چه کار می توانی بکنی؟! چطور روز قیامت می توانی جواب بدهی؟!» و همین طور شروع کردند به ما گفتن و پرخاش کردن!

می گفتند:

ما سریع دست و پایمان را جمع کردیم و گفتیم: آقا ببخشید! اصلاً توبه کردیم!^۱

و بعد ایشان [یعنی مرحوم حدّاد] به آن

شخص می فرمودند:

شما باید بدانید هر حرفی را که می زنید یک اثر تکوینی در نفس ایجاد می کند و دیگر نمی توانید آن را از بین ببرید!

این طور نیست که مرحوم آقای حدّاد به خود

بیالد که: «الآن استاد من قاضی است و اگر روی کره

زمین بگردی مثل ایشان پیدا نمی کنی!» البته واقعاً هم

مثل ایشان پیدا نمی شد، این مطلب درست است و

مثل مرحوم قاضی نبود؛ یعنی اگر ما بگوییم اول

حضرت بقیّة اللّه ارواحنا فداه بود، بعد از آن مرحوم

قاضی بود [گزاره نگفته ایم]. حداقل بنده شک ندارم

که این طور بود. ولی این کفایت نمی کند!

استادی مانند مرحوم قاضی داشتن و در تحت

ولایت او بودن و [اینکه] او عهده دار کارها و رفتار

^۱ البته این تعبیر من است، ولی [به هر حال] عذرخواهی کردند. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۸.

انسان باشد، در صورتی [مفید] است که سالک عمل کند و به اینکه الآن در چنین وضع و موقعیتی است دل خوش نکند! این مسئله مهم است.

صحبت در این است که ما نمی‌توانیم فقط [به ارتباط ظاهری با استاد] بسنده کنیم و این را بدانید که اگر شخصی بگوید که: «شما دیگر مولا و آقا دارید و در تحت ولایت هستید و کارتان تمام است!» این حرف‌ها به حرف‌های مجانین و ابله‌ها اُشبه است تا به حرف‌های یک فرد منطقی و دردمند و دردداری که می‌داند دو روزی بیشتر از عمر او دیگر باقی نمانده و **«إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا»**^۱.

إن شاء الله در شب‌های آینده از مطالبی که مربوط به [مسائل سلوکی است] و برای حال انسان [مفید است] بیان خواهیم کرد. ما که اینها را دانستیم و طوری نشدیم، حال شما اینها را بشنوید و دعایی هم در حق بیچارگان و درماندگان کنید.

روایت عنوان بصری روایتی است که مرحوم آقا خیلی به آن توصیه می‌کردند؛ و حتی خودشان در

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۲۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۹۷:

«چون در روبروی شما گردنه‌ای است سخت.»

اوقاتی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودند این روایت را نوشته بودند و در جیبشان بود و همان طوری که فرموده‌اند هفته‌ای دو بار هم آن را مطالعه می‌کردند.^۱

واقعاً روایت، روایت عجیبی است! و اگر ان شاء الله در فرصت‌های آتی به مضامین این روایت توجه کنیم، خواهیم دید که امام صادق علیه السلام تمام حقیقت سلوک و حرکت إلى الله را در این روایت با جملات مختصر و کوتاه به این فرد بیان کرده‌اند.

اهمیت ذکر و یاد خدا در حدیث عنوان

بصری

روایت از مرحوم شیخ بهایی -اعلی الله

مقامه - است که فرمودند:

قال الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ - رَحِمَهُ اللهُ - عَنِ عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً. «مرحوم شیخ بهایی با سند خود از عنوان بصری که پیرمردی بود و نود و چهار سال از عمر او گذشته بود نقل می‌کند:»
قال: كُنْتُ أَخْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعَفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

«چند سالی بود که در مدینه با مالک بن انس ارتباط داشتم و به منزل او رفت و آمد می‌کردم. وقتی حضرت در بیرون مدینه بودند و به مدینه تشریف آوردند، من دوست داشتم که به حضرت مراجعه کنم و همان طوری که از

^۱ رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۸.

مالک تحصیل علم کردم، با ایشان [نیز] ارتباط برقرار کنم [و تحصیل علم نمایم].»

فَقَالَ لِي يَوْمًا:

إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَخُذْ عَنِ مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.^۱

«حضرت فرمودند:

من شخصی مورد توجه هستم؛ دستگاه [حکومتی] روی من نظر دارد و جواسیسی برای من قرار داده و نمی‌خواهم که خیلی با افراد در ارتباط باشم. علاوه بر این، من در ساعاتی از شبانه‌روز ورد و ذکر دارم، و آمدن تو به اینجا موجب می‌شود که از ورد و ذکر غافل باشم.»

مسئله‌ای که باید در اینجا مورد توجه قرار

بدهیم، لزوم ذکر و ورد برای تلطیف و تجرّد نفس

است. آیه شریفه قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۲ «قلوب، به ذکر و یاد خدا اطمینان پیدا می‌کند.»

[حال باید ببینیم که] ذکر و ورد چه اثری در

نفس انسان به وجود می‌آورد؟

بیان امیرالمؤمنین در التزام اولیاء الهی به

یاد خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفت اولیای

خدا عبارتی دارند که در امشب فقط یک ترجمه

تحت‌اللفظی می‌شود و چون مقدمه خیلی طول

کشید، ان‌شاءالله بقیه مطالب را برای شب‌های دیگر

قرار می‌دهیم.

حضرت می‌فرمایند:

وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْهُ. «خداوند

متعال برای ذکر، اهلی قرار داده است که اینها به جای دنیا و پرداختن به آن، به ذکر می‌پردازند و تجارت و بیع آنها را از ذکر مشغول نمی‌کند.»

^۱ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

^۲ سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

منظور از ذکرى که در اینجا امیرالمؤمنین می‌فرماید، «ورد» نیست؛ بلکه منظور از ذکر در اینجا به یاد خدا بودن است. و چون اوراد عبارت است از تسبیحات و تحمیدات و بیان صفات جلالیه و جلالیه پروردگار، لذا انسان به تبع در ورد فقط متمرکز و متمحّض در ذات و صفات جلالیه و جمالیه او خواهد بود. از این باب به اوراد هم اذکار گفته می‌شود. اما حقیقت ذکر، عبارت است از: «یاد خدا» که إن شاء الله این مطلب بعداً خواهد آمد.^۱

بیان امیرالمؤمنین در اشراف اولیاء الهی بر

عالم آخرت

يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ.
 «اینها افرادی هستند که زندگانی را به واسطه ذکر سپری می‌کنند و دائماً بانگ دوریاش از محارم الهی را در گوش‌های غافلین سر می‌دهند.»
و يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمُرُونَ بِهِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ. «امر به عدل و داد می‌کنند و خودشان هم پیشاپیش افراد عمل می‌کنند، و از مسائل منکر، نهی می‌کنند و خودشان هم به این نواهی، جلوتر از بقیه جامعه عمل می‌پوشند.»
فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْأُخْرَةِ وَهُمْ فِيهَا، فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ. «اینها دنیا را طی کردند و به آخرت رسیدند و در آن مستقر شدند، با اینکه هنوز در دنیا هستند. اینها به غیر از آنچه در دنیاست، به مشاهده ماوراء دنیا رسیدند.»
فَكَأَنَّمَا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرِّخِ فِي طَوْلِ الْإِقَامَةِ فِيهِ، وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةَ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا. «کأنّ اینها در طول اقامتی که در برزخ دارند بر احوال غائب اهل برزخ، مطلع شدند. و قیامت با تمام وعده و وعیدهایی که به آنها داده شده است، برای اینها مجسم شده و واقعاً قیامت را دیده‌اند.»
فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ.^۲ «اینها افرادی هستند که تمام آنچه را به آنها وعده داده شده، همه را دیده‌اند و دارند پرده را برای مردم برمی‌دارند.»

مطالب اولیاء الهی، پرده‌برداری از

^۱ رجوع شود به عنوان بصری، ج ۲.

^۲ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

واقعیت، نه وعده کورکورانه

مطالبی را که بزرگان می گویند، پرده برداری از حقایقی است که برای ما مخفی است. نه اینکه به ما وعده بدهند که بروید این کار را بکنید [تا فلان نتیجه را ببرید]! نه، اینها پرده را برای ما برمی دارند و می گویند: ای مردم! ما رفتیم عمل کردیم و دیدیم، شما هم بیایید عمل کنید و ببینید! ما رفتیم این واقعیت را دیدیم، اگر نمی خواهید، نیاید! کسی شما را مجبور نمی کند؛ و خیال نکنید اگر نخواهید به اینجا بیایید، کار و کاسبی خدا کساد می شود، و خیال نکنید اگر نخواهید بیایید، بهشت خدا را مملو کرده اید، نه! ابداً این طور نیست. قضیه این است. ناز از او و نیاز از ماست؛ اگر ما به سوی خدا حرکت نکنیم و به این معارف جامه عمل نپوشانیم، دستگاه خدا کساد نمی شود.

نگاه مردم عوام به عبادت و پیروی از

اولیاء الهی

ما خیال می کنیم که اگر یک شب بلند شویم و دو رکعت نماز شب بخوانیم، فردا باید تمام ملائکه را به صف بکشیم تا یک به یک بر اعمال ما گواهی و

شهادت بدهند! چه می‌گویی ای بنده خدا؟! جایی که پیغمبران و اولیاء در آن سرائر و مقامات عجیب، بند از بندشان جدا می‌شد تا اینکه یک نظر لطف و عنایت الهی به آنها بشود، ما دیگر باید برویم به دنبال کارمان! ما دیگر باید حساب کار خودمان را داشته باشیم.

حکایت فردی تارک نماز و معترض به

مشیت پروردگار

یک وقت شخصی، یک نفر را پیش ما آورده بود. خلاصه مسئله اینکه می‌گفت: «من این خدا را قبول ندارم و [از این حرفها]!» حالا توقع داشت که ما به ایشان بگوییم: نه آقا جان! از آن مقام منیع خودتان تنازل کنید، شما را به خدا گاه‌گاهی یک نماز هم بخوانید، ضرر نمی‌کنید. وقتی خوب صحبت‌هایش را کرد، ما دیدیم خیلی دارد ترفع به خرج می‌دهد و خود را بالا و بلند احساس می‌کند. گفتم: آقا جان! یک سؤالی از شما می‌کنم: اگر دزد مسلحی به خانه شما بیاید و شما هیچ نوع اسلحه‌ای در اختیار نداشته باشید چه کار می‌کنید؟ فرض کنید اگر بگویید گاوصندوق خودت را باید به ما بدهی، آیا

شما با مشت به طرف او حمله می کنید؟

گفت: نه.

گفتم: چه کار می کنید؟

گفت: تسلیم می شوم دیگر؛ چون اگر تسلیم

نشوم ما را با اسلحه از بین می برد.

گفتم: شما خدا را قبول داری یا نداری؟

گفت: بله، اما این کارهایش را قبول ندارم.

گفتم: من حداقل چیزی که بخواهم به تو

بگویم این است که آیا قدرت و قهاریت این خدایی

که شما قبول دارید، از دزدی که داخل خانه می آید

کمتر است؟! تو می دانی بالأخره دو روز دیگر ملحق

به گذشتگان خواهی شد و جناب عزرائیل [جان تو

را خواهد گرفت]! این را که نمی توانی انکار کنی و

حتی آدم مُلحد هم نمی تواند انکار کند؛ چیزی است

که داریم می بینیم. پس وقتی که ما با حقایق و مسائل

غیرقابل انکار روبه رو هستیم، [و می دانیم که]

عزرائیلی وجود دارد که گردن تمام گردن کشان عالم

را به خاک مالیده است و در این شکی نیست، و

ملائکه ای وجود دارند که بر هر شخصی را که در این

دنیا تصور کنید بر او قاهر و غالب خواهند بود، و

عاقبتمان هم که معلوم است، حال با چنین خدایی و چنین جناب عزرائیلی و چنین ملائکه‌ای، آیا به ما آمده است که ناز کنیم و بگوییم خدایا ما تو را قبول نداریم؟! [در این صورت او نیز] می‌گوید: اگر نمی‌خواهی قبول داشته باشی نداشته باش؛ اشکالی ندارد! [با تو] کاری نداریم. ما نازِ کسی را نمی‌کشیم و اهل این حرف‌ها نیستیم؛ ما عزرائیلی اینجا داریم که تو که سهل هستی، بلکه تمام گردن‌کشان عالم را روی زمین خوابانده است! نه روی زمین، بلکه زیر زمین بُرده است! تمام انبیاء و بزرگان و مؤمنین و ملحدین، و هر کسی را بخواهید تصور کنید به آن دنیا فرستاده است.

البته ما [در بیان مطلب] می‌خواهیم از ناحیه جلال وارد شویم، إن شاء الله جنبه جمال بماند برای بعد.

حکایت اعتراف محمدرضا شاه به غلبه

قدرت و مشیت خداوند

خدا نکند که زمام امور انسان بر گردن خود انسان بیفتد! یک وقتی من خاطرات [محمدرضا] شاه را می‌خواندم و عبارت جالبی در آنجا بود. در جایی

نشسته بوده‌اند و پسر شاه شروع کرده بود به مسخره کردن و عباراتی می‌گفته که حاکی از استهزاء خدا و دین بوده است. شاه رو می‌کند به پسرش و می‌گوید:

هرکه را می‌خواهی مسخره کن، ولی خدا را دیگر مسخره نکن؛ دیدی چه به روزگارمان آمد؟!^۱

تمام این گردن‌کشان در کف قدرت ملائکه الهی ذلیل و خوار هستند.

حال که ما از ناحیه جلال و قهاریت، چنین خدایی داریم که اسلحه که هیچ، [بلکه] تمام [اسباب مادی] دنیا در مقابل او [هیچ است]، و با وجود چنین ملائکه و قبر و سؤال و قیامتی، یک آدم عاقل در قبال چنین خدایی چه کار می‌کند؟! پاسخ این است که خودش را با این دستگاه وفق می‌دهد. آدم عاقلی که می‌داند شاید تا فردا یا نهایتاً ده‌بیست سال دیگر زنده است و بالأخره در شصت و هفتادسالگی باید برود، در این دنیا چه می‌کند؟ خودش را با این قانون وفق می‌دهد؛ چه قانونی؟ اینکه برای خودش حیات و سعادت را تعیین و تمهید کند. آدم عاقل این کار را

^۱ رجوع شود به پس از سقوط؛ سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی، ص ۱۷۲.

می کند.

اگر یک دزد با یک اسلحهٔ بچگانه و اسباب بازی که شما تشخیص نمی دهید وارد منزلتان بشود، این اسلحهٔ اسباب بازی شما را به تعقل دربارهٔ تسلیم در برابر خواست های او وامی دارد، و شما نمی گوید: «آمده ای در اینجا دزدی کنی؟! من هم می آیم با مُشت به تو حمله می کنم!» چون احتمال می دهید اسلحه واقعی باشد و به شما شلیک کند.

یک اسلحهٔ اسباب بازی شما را به تعقل وامی دارد؛ [پس] چگونه در قبال دستگاه آفرینش و سعادت و آینده که هیچ شکی راجع به اینها نداریم، می توانیم مِنْ وَ مِنْ کنیم و مسامحه و مجامله کنیم؟! چه کسی را می خواهیم گول بزنیم؟ خدا را می خواهیم گول بزنیم؟! نه، داریم خودمان را گول می زنیم!

عبور اولیاء خدا از عبادت با طمع جمال یا

خوف جلال الهی

البته این مطالبی که امشب خدمتتان عرض کردم، از ناحیهٔ جلال و قهّاریت خداوند بود. اما اگر ما به کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و عبارات و

حالاتی که بزرگان دارند دقت کنیم و در آن دقائق و ظرائفِ اسرار وجود و لطائفِ و دقائقِ مشاهداتِ جمالیّه و انس با مقامِ سِرِّ «**لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً**

لَاخْتَرْتُ»^۱ که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «**بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ**

فَعَبَدْتُكَ»^۲ من دیگر از مقام جلال و جمال تو گذشته‌ام، من دیگر از مقام تهدید و ارعاب و ترس از کتک، یا طمع به آب‌نبات و وسائل اسباب‌بازی بچگانه گذشته‌ام [بلکه چون تو را سزاوار عبادت یافتم، تو را عبادت کردم]. «بنگریم، [متوجه مسائل دیگری خواهیم شد]! امیرالمؤمنین دیگر از این حرف‌ها و از اسباب‌بازی [ها] گذشته است.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ سخن از مقامی که [مُحِب] فقط محبوب را می‌بیند و بخواهد یا نخواهد، تمام وجودش در قبال معبود به سجده می‌افتد بعداً خواهد آمد. ما فعلاً خواستیم بگوییم که این قدر هم

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۴، جلسه اول:

«اگر یک سر سوزن بخواهم بالاتر بیایم، هستی من در آن تجلیات ذات پروردگار، محو و نابود می‌شود.»

^۲ عوالی اللّثالی، ج ۲، ص ۱۱؛ الألفین، ص ۱۲۸.

مطلب را سرسری نگیریم؛ دو روز دیگر می آیند و ما را به بند می کشند و در بیمارستان می اندازند و تکه تکه مان می کنند و می بَرند! قضیه شوخی نیست؛ بخوایم یا نخوایم ما را می بَرند. حال با توجه به چنین مطلبی، چه باید کرد؟

امیدواریم که همیشه عنایت و لطف خداوند در همه جا و در همه وقت شامل حال ما باشد، و آنی از آنات ما را به خودمان وامگذارد، و لطف او موجب رشد و رُقءاء و رسیدن به کمال ما باشد، و دست ما از دامن اولیاء کوتاه نباشد، و در دنیا و آخرت همیشه اعمال و رفتار و کردار ما مورد توجه و مرضیّ رضای حضرت حق باشد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ